

«اینیاتوسیلونه» نویسنده مشهور ایتالیایی که خالق اثر فونتامارا نیز هست، در یکی از آثارش به نام «مکتب دیکتاتورها»، راهبردهای سیاسی را بسیار دقیق و موشکافانه بررسی کرده است که از این نظر می‌توان آن را با «کتاب شهریار» اثر ماکیاول قابل مقایسه دانست. مکتب دیکتاتورها یک مجموعه تئوریک نیست، بلکه بیشتر به خطابه‌ای می‌ماند که برآمده از روند تجربه می‌باشد. همزمانی این اثر با رویدادهای دهه ۳۰ میلادی (۱۹۳۰-۴۰) در اروپا و ایتالیا و کشمکشهای فاشیستها با روند دمکراتیک، میزان اثرپذیری کتاب مکتب دیکتاتورها را از روح زمانه نشان می‌دهد.

اینیاتوسیلونه

مکتبی که فقط یک کلاس دارد!
سیلونه در مکتب دیکتاتورها، دیکتاتوری را این گونه تعریف می‌کند: همان گونه که می‌دانید، دیکتاتوری از فعل دیکته کردن می‌آید. با این تفاوت که این مکتب فقط دارای یک کلاس است که در آن غلظتهای املایی مجازات دارد. رژیم منبث از این مکتب، مردم را وادار می‌کند که به جای فکر کردن، نقل قول کنند، آن هم از یک کنایه‌ردهایی وجود دارد که هر کس آن را به تن کند، دارای اقتدار و احترام حاکمانه می‌شود. هر یک از این ردها نامی از قبیل مصالح عمومی، امنیت اجتماعی، حفظ کیان کلیسا و... دارند که بسته به موقعیت در اولویت قرار می‌گیرند. مثلاً زمانی که حاکم می‌خواهد مالیاتهای تازه‌ای از رعایای خود بگیرد و یا مخالفان خود را به تبعید بفرستد و یا اموالشان را مصادره کند، آنها را به ترویج عقاید کفرآمیز متهم می‌کند.

مکتب دیکتاتورها

را که از او انتظار می‌رود نداشته باشد، خود نیز می‌تواند به بی‌نظمی موجود دامن بزند و امیدوی را که به او بسته شده، کاملاً به یاس مبدل کند. این وضعیت، شرایط ایده آل حزب توتالیتراست. در شرایطی که کاسه صبر همگان لبریز می‌شود، حزب ثمرکزگرا اگر رهبر احمقی نداشته باشد، به احتمال زیاد می‌تواند قدرت را از آن خود کند.

استفاده از قوانین برای نابودی دموکراسی!

سیلونه در بخش دیگری از مکتب دیکتاتورها به نکته ظریفی اشاره می‌کند و می‌گوید: استفاده از قوانین دموکراتیک برای نابود کردن دموکراسی، همان شیوه‌ای است که فاشیستها و نازیها بخوبی از آن استفاده کردند. هیتلر در «نبرد من» می‌گوید: دموکراسی در بهترین شرایط، وسیله‌ای برای فلج کردن

چنین وضعیتی خودمختاری محلی و مناسبات طبیعی مردم، تحت الشعاع بوروکراسی قرار می‌گیرد.

بحران نهادهای دموکراتیک!

سیلونه ابعاد بحران نهادهای دموکراتیک را مقدمه‌ای برای روی کار آمدن یک نظام آشکارا تمرکزگرا و توتالیترا دانسته و می‌گوید: بروز ناهماهنگی میان سیستم سیاسی قدیم و شرایط اجتماعی جدید و تغییر یافته، ایجاد بحران میکند. برخلاف تلقی برخی، سیلونه چنین بحرانی را الزاماً به سود دموکراسی نمی‌داند. او می‌گوید: در یک حالت ورشکستگی حکومت می‌تواند به سود حزب اپوزیسیون باشد و توده‌های مردم را به سوی آنها به عنوان پیشگامان نظم نوین اجتماعی سوق دهد. اما در صورتی که این حزب آمادگی انجام وظیفه دشواری

حاکمیت مردم نامیده می‌شود، حالت مجازی پیدا می‌کند. در چنین حالتی، بودجه کشور چنان ابعاد غول آسایی به خود می‌گیرد که حتی کارشناسان هم از آن سر در نمی‌آورند و دموکراسی به چنگ بوروکراسی گرفتار می‌آید که ذاتاً غیرمسئول و مجهول الهویه است.

مجمعی برای وراچی!

در این روند قوه مقننه به صورت مجمعی از افراد وراج در می‌آید که درباره مسائل بی‌اهمیت جروبحث می‌کنند. همگام با انحطاط قوه مقننه، میانگین تعهد اخلاقی نمایندگان سقوط می‌کند و آنها فقط به انتخاب دوباره خویش فکر خواهند کرد. در نتیجه به خدمت گروه‌های فشاری درمی‌آیند که این انتخاب دوباره را تسهیل می‌کنند. علاوه بر این، آنها نیازمند مساعدت دستگاههای اداری مرکزی می‌شوند. در

وقتی دموکراسی بلعیده می‌شود!

سیلونه، دیکتاتوری را محصول پیش زمینه‌های بحران در روند دموکراتیک دانسته و می‌گوید: اولین مسأله‌ای که می‌خواهم توجه شما را به آن جلب کنم، گرایش عمومی اصالت دادن به دولت و دولتی کردن هر چه بیشتر امور اجتماعی است. گرایشی که به موجب آن، دموکراسی به منظور نهادینه کردن و گسترش خود، در مسیر تباهی می‌افتد و به زحمت می‌تواند خود را از دست آن رهایی بخشد. در واقع دموکراسی باید به کمک توده‌های مردم، تولیدکنندگان و... بشتابد و مشکلات آنها را حل کند و برای این کار مجبور است که روزبه روز نهادهای تازه‌ای را ایجاد کند. گسترش این نهادها در نهایت به جایی می‌رسد که دموکراسی سیاسی نمی‌تواند آنها را کنترل کند. در نتیجه چیزی که اصطلاحاً

دشمن است. در سال ۱۹۳۵ گوبلز وزیر تبلیغات دولت نازی، با خودستایی از این بازی موفقیت آمیز می گوید: ماهواره اعلام کرده ایم که برای رسیدن به قدرت از امکانات دموکراسی سود خواهیم جست. ولی پس از رسیدن به قدرت، هیچ یک از امکاناتی را که خود در حالت اپوزیسیون بودن از آنها سودجسته ایم، در اختیار مخالفان خود نخواهیم گذاشت.

سیلونه می گوید: دموکراتها به این نکته آگاهی دارند، ولی در

سیلونه می گوید: معنای این تأخیرها این است که در طولیه را زمانی بسته ای که گاوها فرار کرده اند... به نظر دموکراتهای کشورهای بحران زده، اوج هنر دولت مداری در این است که سیلیها را نوش جان کنی تا لگد نخوری. یعنی اینکه بلائی کوچکتر را تحمل کنی و سازشهای بیشتری را بپذیری باشی تا از شدت و حدت تضادها کم کنی.

سیلونه می گوید: دشمنان دموکراسی از این موضوع بهره برداری می کنند و روز به روز

آرامش مستقر شود. آنچه برای سران دموکرات اهمیت دارد، خودداری از گفتار و اعمالی است که ممکن است جناح رقیب را برنجاند و اوضاع را بدتر کند. آنها می دانند که بحرانی تر شدن اوضاع سیاسی به ضرر آنهاست، ولی خیال می کنند که اگر کبک وار خود را به ندیدن بزنند، می توانند بلا را از خود دور کنند.

رعایا و خودکامگان!

یکی از سوالات مهمی که سیلونه طرح می کند و خود

به نظر دموکراتها در کشورهای بحران زده اوج هنر دولت مداری در این است که سیلیها را نوش جان کنی تا لگد نخوری.

مهار رقیب، کاری از دستشان بر نمی آید.

اوج هنر دولت مداری!

در این حالت، حاکمیت بحران زده به صورت کج دار و مریض، امروز را به فردا ارجاع می دهد و هرکجا مجبور به تصمیم گیری شود، کمیسیونها و هیاتهایی را تعیین می کند که نتیجه بررسیهای آنها زمانی بدست می آید که اوضاع دگرگون شده است.

گستاخر می شوند تا جایی که حتی در ملاء عام توطئه می کنند. نیروهای خود را مسلح می کنند و گروههای عامل را به نمایش می گذارند. در چنین شرایطی از میان دموکراتها، عناصر منفوری را برای قربانی شدن برمیگزینند. دولت بحران زده با لحنی متین و حساب شده که مبدا اوضاع را بدتر کند، این رویدادها را محکوم و به خاطر حیثیت کشور اظهار امیدواری می کند که نظم و

نیز تلاش می نماید به آن پاسخ بدهد این است که دیکتاتورها از چه افرادی سود می جویند؟ او می گوید: یونانیان قدیم پدرستی معتقد بودند که «خودکامه» رعیت را بوجود نمی آورد، بلکه این رعایا هستند که فرد خودکامه را به حاکمیت می رسانند. آیا هرگز دیده شده است که ملت آزاده ای مدتی طولانی تسلیم استبداد شود؟

دیکتاتورها افسردگی ملت را دوست دارند!

سیلونه به یکی از عوامل برپایی دیکتاتوری اشاره می کند و می گوید: یاس و افسردگی اجتماعی، زمینه مساعدی را برای حاکمیت دیکتاتورها فراهم می کند. تجربه نشان داده است که گذشته از مواردی استثنایی، روان بشری در شرایط دشوار تعادل خود را از دست می دهد و توانایی برخورد منطقی از او سلب می شود. اگر احساس خطر جانی و تهدید و

واقعیت این است که فاشیسم از آسمان به زمین نیامده است. بلکه بر مردمانی مسلط شده است که به دلیل شیوه زندگی، آمادگی سلطه پذیری را داشته اند.

گرسنگی برای چند سال تداوم پیدا کند، حتی عادیترین و فهمیده ترین انسانها را نیز دچار تشویش می کند و در چنین حالتی است که دیکتاتورها برای بازگرداندن عنصر آرامش سربرند می کنند.

ح. مدیریان

